

تشکیل حزب کارگر
سوسیال دموکرات روسیه

پیدایش فراکسیون
بلشویکها و منشویکها در داخل حزب

﴿۲﴾

* چه باید کرد؟

* در پائیز ۱۹۰۱- فوریه ۱۹۰۲ برشته تحریر در آمد.

نخستین بار در ماه مارس سال ۱۹۰۲ بصورت کتاب جداگانه ای بطبع رسید.

و. ای لنین. کلیات، چاپ چهارم روسی، جلد ۵، ص ۳۱۹-۴۹۴.

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۳۸۳/۰۶/۲۲ (۲۰۰۴/۰۹/۱۲ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی: nasim@comhem.se

فهرست

صفحه

۲. حرکت خود بخودی توده ها و آگاهی سوسیال دموکراسی
۳
الف) آغاز غلیان جنبش خود بخودی
۳
ب) سر فرود آوردن در مقابل حرکت خود بخودی. «رابوچایا میسل»
۶
ج) گروه ساموآسواباژدنیه («خودآزادی») و «رابوچیه دلو»
۱۳

* زیرنویس ها
۲۰

* توضیحات
۲۴

حرکت خود بخودی توده ها و آگاهی

سوسیال دموکراسی

گفتیم که جنبش ما را که نسبت به جنبش سالهای ۷۰ وسیع تر و ژرف تر است باید با همان عزم و انرژی بیدریغ آنزمان مجهز نمود. در حقیقت امر هم تاکنون کسی گویا شکی نداشته است که نیروی جنبش امروزه در بیداری توده ها (و بویژه پرولتاریای صنعتی) و ضعف آن در نارسائی آگاهی و روح ابتکار در رهبران انقلابی است.

لیکن در همین اواخر کشف محیرالعقولی شده است که تمام نظریاتی را که تا اینزمان در مورد این مسئله حکمفرما بود تهدید به واژگون شدن مینماید. این کشف از طرف «رابوچیه دلو» بعمل آمده است که ضمن جروبخت با «ایسکرا» و «زاریا» به اعتراضات در جزء اکتفا ننموده بلکه کوشیده است «اختلاف عمومی» را به ریشه عمیق تر یعنی به «اختلاف در ارزیابی اهمیت نسبی عنصر خودبخودی و عنصر «منظم آگاه» برساند. تز اتهامی «رابوچیه دلو» چنین حاکمیت: «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر ابژکتیف یا خودبخودی تکامل» (۱۲*) است. ما در مقابل آن میگوئیم: هر آینه جروبخت «ایسکرا» و «زاریا» اصولاً هیچ نتیجه دیگری هم بجز این نتیجه که فکر «رابوچیه دلو» را به این «اختلاف عمومی» رساند نداد، باز همین یک نتیجه هم ما را بسیار قانع میساخت زیرا این تز پرمعنی است و به بهترین طرز تمام ماهیت اختلافات تئوریکی و سیاسی کنونی بین سوسیال دموکراتهای روس را روشن میسازد.

به همین علت است که رابطه بین آگاهی و حرکت خودبخودی اهمیت عمومی عظیمی را کسب مینماید و در اطراف آن باید بطور مفصل غور و تأمل نمود.

الف) آغاز غلیان جنبش خودبخودی

در فصل پیش ما شیفتگی همگانی جوانان تحصیل کرده روس را در نیمه سالهای نود به تئوری مارکسیسم متذکر شدیم. مقارن همان زمان، اعتصابات کارگری بعد از جنگ معروف صنعتی سال ۱۸۹۶ نیز که در پتربورگ رویداد، همین جنبه همگانی را بخود گرفته بود. شیوع این اعتصابات در تمام روسیه گواه آشکاری بود بر عمق جنبش توده ای که مجدداً رو به طغیان می نهاد و اگر بخواهیم درباره «عنصر خودبخودی» سخن گوئیم البته قبل از همه باید همین جنبش اعتصابی را جنبش خودبخودی دانست. لیکن حرکات خودبخودی با هم فرق دارند. در سالهای هفتاد و در

سالهای شصت (و حتی در نیمه اول سده ۱۹) هم در روسیه اعتصابات روی داده که تخریب «خودبخودی» ماشینها و غیره را همراه داشت. اعتصابات سالهای نود را نسبت باین «عصیانها» حتی میتوان «آگاهانه» نامید - گامی که جنبش کارگری طی اینمدت بجلو برداشته تا ایندرجه عظیم است. این امر به ما نشان میدهد که «عنصر خودبخودی» در واقع همان شکل جنینی آگاهی است. عصیانهای ابتدائی هم در اینموقع دیگر تا اندازه ای مظهر بیدار شدن روح آگاهی بود: کارگران ایمان دیرین را به خلل ناپذیر بودن انتظاماتی که آنها را تحت فشار قرار میداد ازدست میدادند و رفته رفته لزوم مقاومت دسته جمعی را... نمیخواهم بگویم درک میکردند ولی حس میکردند و جدا از فرمانبرداری غلامانه در مقابل رؤسا سرپیچی مینمودند. ولی مع الوصف این بمراتب بیشتر جنبه ابراز یاس و انتقام داشت تا مبارزه. اعتصابات سالهای نود تظاهرات آگاهی را بمراتب بیشتر به ما نشان میدهند: در این دوره خواستهای معینی بمیان آورده میشود، از پیش لحظه مناسب در نظر گرفته میشود، وقایع و نمونه های معروف جاهای دیگر مورد شور قرار میگیرد و غیره و غیره. هرگاه عصیانها صرفاً قیام مردمان ستمکش بود، در عوض اعتصابات متوالی نطفه های مبارزه طبقاتی بودند ولی فقط نطفه های آن. این اعتصابات بخودی خود هنوز مبارزه سوسیال دموکراتیک نبوده بلکه مبارزه تردیونیونی بود، این علامت بیدار شدن خصومت آشتی ناپذیر کارگران و کارفرمایان بود، اما کارگران در آئینموقع به تضاد آشتی ناپذیری که بین منافع آنان و تمام رژیم سیاسی و اجتماعی معاصر موجود است آگاهی نداشتند و نمیتوانستند داشته باشند، بعبارت دیگر آنها آگاهی سوسیال دموکراتیک نداشتند. از این لحاظ اعتصابات سالهای نود، با وجود اینکه نسبت به «عصیانها» پیشرفت بزرگی محسوب میشد معهذا باز دارای همان جنبه تماماً خودبخودی بود.

ما گفتیم که آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمیتوانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی میدهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرأ میتواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره (۱۳*).* ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوریهای فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجودین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره روشنفکران بورژوازی بودند. بهمین گونه در روسیه نیز آموزش تئوریک سوسیال دموکراسی کاملاً مستقل از رشد خودبخودی جنبش کارگری و بمشابه نتیجه طبیعی و ناگزیر تکامل فکری روشنفکران انقلابی سوسیالیست بوجود آمده است. در آغاز دوره مورد بحث ما، یعنی - آغاز نیمه سالهای نود این آموزش نه فقط یک برنامه کاملاً سروصورت یافته گروه

«آزادی کار» بود بلکه اکثریت جوانان انقلابی روسیه را نیز بطرف خود جلب کرده بود.

بدینطریق در اینموقع هم بیداری خودبخودی توده های کارگر یعنی بیداری روح زندگی و مبارزه آگاهانه وجود داشت و هم جوانانی انقلابی که به تئوری سوسیال دموکراسی مسلح بوده و بسوی کارگران روی آورده بودند. در این مورد یک واقعیت که اغلب فراموش میگردد (و کمتر از آن اطلاع دارند) بویژه مهم است و آن اینکه نخستین سوسیال دموکراتهای ایندوره با حرارت به تبلیغات اقتصادی مشغول بودند - (و در این زمینه دستورات حقیقتاً مفید جزوه «راجع به تبلیغات» را، که در آن زمان هنوز دست نویس بود، کاملاً در مد نظر داشتند) - لیکن این تبلیغات اقتصادی را نه فقط یگانه وظیفه خود حساب نمیکردند بلکه برعکس از همان ابتدا وسیعترین وظایف تاریخی سوسیال دموکراسی روس را عموماً و سرنگون ساختن حکومت مطلقه را خصوصاً نیز بمیان می کشیدند. مثلاً آن دسته از سوسیال دموکراتهای پتربورگ که «اتحادیه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» را تأسیس کرد، در همان پایان سال ۱۸۹۵ نخستین شماره مجله «رابوچیه دلو» را تنظیم نموده بود. این شماره را که کاملاً برای چاپ مهیا بود ژاندارمها در موقع هجوم شبانه شب نهم دسامبر سال ۱۸۹۵ نزد یکی از اعضای این گروه بنام آناتولی الکسیویچ وانیف (۱۴*) کشف نمودند و بدین طریق «رابوچیه دلو» بشکل اولیه خود نتوانست روی انتشار بخود ببیند. سرمقاله این روزنامه (که شاید مثلاً پس از سی سال یک «روسکایا استاریتا»ئی (۶۰) آنرا از بایگانی اداره شهربانی بیرون بکشد) وظایف تاریخی طبقه کارگر را در روسیه توصیف میکرد و تحصیل آزادی سیاسی را در رأس این وظایف قرار داده بود. سپس مقاله ای تحت عنوان «وزراء ما چه فکر میکنند» (۱۵*)، درج شده بود که به مسئله قلع و قمع کمیته های آموزش بیسوادان بدست پلیس اختصاص داده شده بود و علاوه بر این یک سلسله مراسلات در آن بود که تنها به پتربورگ اختصاص نداشته بلکه به نقاط دیگر روسیه هم مربوط بود (مثلاً راجع به ضرب و شتم کارگران در استان یاروسلاول). بدینطریق، این روزنامه، که اگر اشتباه نکنیم «نخستین آزمایش» سوسیال دموکراتهای روس در سالهای نود بود، جنبه محدود محلی و بطریق اولی جنبه «اقتصادی» نداشته بلکه کوشش میکرد مبارزه اعتصابی را با نهضت انقلابی برضد حکومت مطلقه توأم سازد و کلیه کسانی که از سیاست جهالت پرستی ارتجاع ستم دیده اند به پشتیبانی سوسیال دموکراسی جلب نماید. و هر کس اندکی با وضع آزمون نهضت آشنائی داشته باشد شبیه ای نخواهد داشت که چنین روزنامه ای با حسن علاقه کاملی چه از طرف کارگران پایتخت و چه از طرف روشنفکران انقلابی استقبال میشد و به وسیعترین طرز انتشار مییافت. اما عدم موفقیت این اقدام فقط نشانه آنستکه سوسیال دموکراتهای آزمون بر اثر کمی تجربه انقلابی و عدم آمادگی عملی خود از عهده برآوردن احتیاجات مبرم آزمون برنیامدند. راجع به «سان پتربورگسکی رابوچی لیستک» («ورقه کارگری سان پتربورگ») (۶۱) و بویژه راجع به «رابوچایا گازتا» («روزنامه

کارگری)) و راجع به «مانیفست» حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه هم که در سال ۱۸۹۸ تشکیل یافته بود همین را باید گفت. بدیهیست که حتی بفرما ما هم خطور نمیکرد که تقصیر این عدم آمادگی را بگردن رهبران آنروزی بگذاریم. لیکن برای استفاده از تجربه نهضت و درس گرفتن از این تجربه، لازمست بعقل و اهمیت فلان یا بهمان نقص کاملاً پی برد. باینجهت مسجل ساختن اینموضوع بسیار مهم است که یک قسمت (شاید هم اکثریت) سوسیال دموکراتهائی که در سالهای ۱۸۹۵-۱۸۹۸ مشغول فعالیت بودند در همان وقت یعنی در همان ابتداء جنبش «خود بخودی» کاملاً بحق و بجا ممکن میشمردند که با وسیعترین برنامه و با یک تاکتیک مبارزی قدم به میدان عمل گذارده شود. (۱۶*) عدم آمادگی اکثریت انقلابیون هم، که یک حادثه کاملاً طبیعی بود، نمیتوانست موجب هیچگونه نگرانی مخصوصی باشد. چون طرز برداشت وظایف صحیح بود و چون برای کوشش مکرر در راه انجام این وظایف انرژی لازم وجود داشت، لذا ناکامیهای موقتی نیمی از مصیبت بود. آزمودگی انقلابی و مهارت سازماندهی از خواص اکتسابی است. فقط باید میل و هوس پرورش اوصاف لازمه در خود شخص موجود باشد! فقط باید شعور درک نارسائی ها که در کار انقلابی برابر با بیش از نیم رفع نارسائی ها است وجود داشته باشد!

اما هنگامیکه این شعور رو به افول رفت (در رهبران دسته های فوق الذکر این شعور خیلی قوی بود)، هنگامیکه کسانی - و حتی ارگانهای سوسیال دموکراتیکی - پیدا شدند که حاضر بودند نارسائی ها را بدرجه فضیلت ارتقاء دهند و حتی میکوشیدند به بندگی و عبودیت خود در قبال حرکت خودبخودی محمل تئوریک بدهند، آنگاه آن مصیبت به مصیبتی گران تبدیل گردید. وقت آن است که از این جریانی که مضمون آن بطرز بسیار نادقیقی با مفهوم «اکونومیسم» یعنی با مفهومی توصیف میگردد که برای بیان آن بسیار نارسا است، نتیجه گیری شود.

ب) سر فرود آوردن در مقابل حرکت خودبخودی.

«رابوچایا میسل»

پیش از آنکه به تجلیات مطبوعاتی این سر فرود آوردن در مقابل جریان خودبخودی پردازیم واقعیت ممیزه زیرین را (که از منبع فوق الذکر به ما اطلاع داده شده است) متذکر میگردیم. این واقعیت تا اندازه ای روشن میسازد که چگونه میان رفقائیکه در پتربورگ کار میکردند اختلاف بین دو خط مشی آینده سوسیال دموکراسی روس پیدا شده و رشد نموده است. در آغاز سال ۱۸۹۷ برای آ. آ. وانیف و بعضی از رفقای وی، پیش از اینکه به تبعیدگاه اعزام شوند، چنین پیش آمد کرد که در یک جلسه خصوصی (۶۲)، که در آنجا اعضای «پیر» و «جوان» «اتحادیه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» با هم گرد آمده بودند، شرکت نمایند. قسمت عمده صحبت بر سر

تشکیلات و بویژه در باره همان «اساسنامه صندوق کارگری» بود که بشکل نهائی خود در شماره ۹-۱۰ «لیستک رابوتنیکا» (ص ۴۶) طبع و منتشر گردید. بین «پیران» (یا چنانکه سوسیال دموکراتهای پتربورگ در آلمان بشوخی آنها را مینامیدند، - «دکابریستها») و بعضی از «جوانان» (که بعدها از نزدیک در «رابوچایا میسل» شرکت داشتند) یک باره اختلاف فاحشی پیدا شد و جروبحث پرحرارتی درگرفت. «جوانان» از مبانی اصولی اساسنامه بهمان شکلی که چاپ شده است دفاع میکردند. «پیران» میگفتند که آنچه پیش از هر چیز برای ما لازمست بهیچوجه این نبوده بلکه تحکیم «اتحادیه مبارزه» و تبدیل آن سازمان انقلابیون است که باید تمام صندوقهای کارگری و محافل مخصوص ترویج اصول در بین جوانان دانش آموز و غیره تابع آن باشند. بدیهیست که مباحثه کنندگان هنوز نمیتوانستند در این اختلاف آغاز افتراق را به بینند، برعکس آنها آنرا یک اختلاف منحصر بفرد و تصادفی میشمردند. ولی این واقعیت نشان میدهد که ظهور و شیوع «اکنومیسیم» در روسیه نیز هرگز بدون مبارزه علیه سوسیال دموکراتهای «پیر» انجام نمی یافته است (اینرا اغلب اکنومیسیت های کنونی فراموش میکنند). اگر هم این مبارزه اکثراً آثار «مستندی» باقی نگذاشته است یگانه علتش آنستکه اعضاء محفلهای وارد در کار بسیار زود بزود عوض میشدند و هیچگونه ادامه کاری وجود نداشت و بنابراین اختلافات نیز در هیچ سندی قید نمیگردید.

ظهور «رابوچایا میسل» اکنومیسیم را بمنصه ظهور آورد ولی اینهم یکباره انجام نگرفت. باید شرایط کار و کوتاهی عمر اکثریت محفلهای روس را مشخصاً در نظر گرفت (و اینرا هم فقط کسی میتواند مشخصاً در نظر گیرد که این جریانرا دیده باشد) تا فهمید که در کامیابی یا ناکامی خط مشی نوین در شهرهای گوناگون چه چیزهای تصادفی زیادی وجود داشته و چگونه مدت‌های مدیدی نه موافقین و نه مخالفین این خط مشی «نوین» هیچکدام نمیتوانستند و اصولاً هیچ وسیله ای در دست نداشتند اینموضوع را معین کنند که آیا حقیقتاً هم این خط مشی مخصوصی است یا اینکه فقط نشانه ایست از عدم آمادگی برخی اشخاص. مثلاً از شماره های اول «رابوچایا میسل»، که روی ژلاتین چاپ شده بود، اکثریت هنگفت سوسیال دموکراتها حتی بهیچوجه خبر هم نداشتند و اگر ما اکنون میتوانیم به سرمقاله شماره اول آن استناد جوئیم فقط در سایه آنستکه این سرمقاله در مقاله و. ای. از نو چاپ شده بود («لیستک رابوتنیکا» شماره ۹-۱۰ ص ۴۷ و شماره بعد) و بدیهیست که نگارنده مقاله هم از اینموضوع غافل نشد که با جدیت تمام - با جدیتی نامتناسب با خرد - از این روزنامه جدید، که با روزنامه ها و پروژه های روزنامه های نامبرده بالا فرق فاحشی داشت، تمجید کند. (۱۷*) سرمقاله مذکور تمام روح «رابوچایا میسل» و عموماً اکنومیسیم را بطرز چنان بارزی بیان کرده است که جا دارد آنرا مورد غور و بررسی قرار دهیم.

سرمقاله خاطرنشان مینماید که دست سر آستین کبود (۱۸*) نخواهد توانست از تکامل نهضت کارگری جلوگیری کند و سپس ادامه میدهد: «... نهضت کارگری این قابلیت حیات خود را مدیون این واقعیت است که کارگر بالاخره عنان سرنوشت خود را از دست رهبران خارج کرده و خود بدست گرفته است». این تر اساسی سپس مفصلاً شرح و بسط داده میشود. اما حقیقت امر اینست که رهبران (یعنی سوسیال دموکراتهای سازمان دهنده «اتحادیه مبارزه») را پلیس میتوان گفت بزور از دست کارگران ربود (۱۹*) و حال آنکه در گفته بالا امر طوری وانمود شده است که گویا کارگران علیه این رهبران مبارزه نموده از یوغ آنان خلاص گشته اند! بجای دعوت به پیش، یعنی بسوی تحکیم سازمان انقلابی و بسط عملیات سیاسی بدعوت بعقب یعنی بسوی مبارزه تردیونیونی پرداختند. و اعلام داشتند که «کوشش دائمی برای فراموش نکردن آرمان سیاسی، اساس اقتصادی نهضت را تحت الشعاع خود قرار میدهد» و شعار نهضت کارگری عبارت است از - «مبارزه در راه وضعیت اقتصادی» (!) یا بعبارت بهتر «کارگران برای کارگران»؛ اعلام میگشت که صندوقهای اعتصابی «از صد تشکیلات دیگر، برای نهضت گرانبها ترند» (این ادعا را که مربوط به اکتبر سال ۱۸۹۷ است با مباحثه «دکابریستها» با جوانان در آغاز سال ۱۸۹۷، مقایسه کنید) و غیره و غیره. سخنانی از قبیل اینکه باید کارگر «متوسط»، یا کارگر عادی در مد نظر قرار گیرد نه «سر گل» کارگران و اینکه «سیاست همواره مطیعانه از اقتصاد پیروی می کند» (۲۰*) و غیره و غیره باب شده بود و در توده جوانانی که به نهضت جلب میگرددند و اکثراً فقط با قطعاتی از مارکسیسم که در مطبوعات علنی منتشر میشد آشنا بودند، تأثیری زایل نشدنی داشت.

این جریان گواهی بود بر قلع و قمع کامل آگاهی بوسیله جریان خودبخودی، خود بخودی آن «سوسیال دموکراتهای» که «آیده های» آقای و. و. (۶۳) را تکرار میکردند، خودبخودی آن کارگرانی که در مقابل این برهان تسلیم میشدند که میگویند افزایش یک کیک به هر مناتی از هرگونه سوسیالیسم و هرگونه سیاستی به قلب نزدیکتر و گرانبها تر است و کارگران باید «با علم به این قضیه مبارزه کنند که بدانند برای خود و اطفال خود مبارزه میکنند نه برای نسلهائی از آینده» (سرمقاله «رابوچایا میسل» شماره یک). این قبیل جملات همیشه سلاح مورد پسند آن بورژواهای اروپای باختری بوده است که خود بعلت داشتن کینه نسبت به سوسیالیسم (مانند گیرش «سوسیال - سیاستمدار» آلمانی) برای غرس نهال تردیونیونیسم انگلیس در زاد و بوم خویش کار میکردند و به کارگران میگفتند که تنها مبارزه ای که برای خود و اطفال خود است نه برای نسلهائی از آینده و فلان سوسیالیسم آینده همانا مبارزه صرفاً حرفه ایست (۲۱*)، - و اکنون «و. و. های سوسیال دموکراسی روس» بتکرار این جمله پردازیهای بورژوازی دست زده اند. در اینجا تذکر سه کیفیت که هنگام بررسی بعدی اختلافات کنونی بکارمان میخورد مهم است. (۲۲*)

نخست آنکه خود همین قلع و قمع آگاهی بتوسط جریان خودبخودی نیز که در فوق متذکر

شدیم، بطور خودبخودی انجام گرفته است. ظاهراً این یک بازی الفاظ بنظر می آید لیکن – هیئات! – این یک حقیقت تلخ است. این امر از راه مبارزه آشکار دو جهان بینی کاملاً متضاد و پیروزی یکی بر دیگری روی نداده است بلکه از راه «ریشه کن نمودن» کمیت بسیار زیادی از «پیران» انقلابی از طرف ژاندارمها و از راه روی کار آمدن روزافزون «جوانان» یعنی «و. وهای سوسیال دموکراسی روس» رویداده است. هرکس ولو در جنبش کنونی روس شرکت هم نکرده ولی همین قدر هوای آنرا اشتنشاق کرده باشد بسیار خوب میدانند که قضیه کاملاً از این قرار است. و اگر ما، مع الوصف، بخصوص روی این قضیه تکیه میکنیم که خواننده به این واقعیت عیان کاملاً پی ببرد، اگر ما باصطلاح برای واضح شدن مسئله، مدارکی را درباره صورت بندی اولیه «رابوچیه دلو» و مباحثه ای که در اول سال ۱۸۹۷ بین «پیران» و «جوانان» در گرفته بود شاهد می آوریم، – این بعلت آنستکه در این امر کسانی که به «دموکراتیسم» خود میبالتند از جهالت جماعت وسیع (یا جوانان کاملاً نارس) سوء استفاده مینمایند. بعداً باز هم باین مسئله برمیگردیم.

دوم اینکه ما از همان آغاز پیدایش اکونومیسم در مطبوعات پدیده ای را مشاهده میکنیم که بینهایت تازگی داشته و برای فهمیدن تمام اختلافات بین سوسیال دموکراتهای کنونی بینهایت جالب توجه است و آن اینکه طرفداران «نهضت صد در صد کارگری» یعنی مخلصین نزدیک ترین و «درونی» ترین (اصطلاح «رابوچیه دلو» است) رابطه با مبارزه پرولتاری و مخالفین هرگونه روشنفکر غیر کارگری (ولو روشنفکر سوسیالیست هم باشد) مجبورند برای دفاع از نظریات خود بدلائیل «فقط تردیونیونیستهای» بورژوازی توسل جوینند. این به ما نشان میدهد که «رابوچایا میسل» از همان آغاز انتشار خود، بدون اینکه خودش بداند، برای عملی کردن برنامه "Gredo" *
* اصول دین، برنامه، شرح جهان بینی. مترجم. دست بکار شده است. این نشان میدهد – چیزی که «رابوچیه دلو» بهیچوجه نمیتواند بفهمد) – که هرگونه سر فرود آوردن در مقابل جنبش خودبخودی کارگری، هرگونه کوچک کردن نقش «عنصر آگاه» یعنی نقش سوسیال دموکراسی، در عین حال معنایش – اعم از این که کوچک کننده خواهد یا نخواهد – تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است. همه کسانی که از «مبالغه در ارزیابی ایدئولوژی» (۲۳*) و از پربها دادن به نقش عنصر آگاه (۲۴*) و غیره سخن میرانند، خیال میکنند که جنبش صد در صد کارگری بخودی خود میتواند ایدئولوژی مستقلی برای خویش تنظیم کند و تنظیم میکند و تنها باید کارگران «سرنوشت خود را از دست رهبران خارج کنند». ولی این خطای فاحشی است. برای تکمیل مطالب مذکوره در فوق سخنان زیرین بسیار به مورد و بسیار مهم ک. کائوتسکی را نیز که در باره طرح برنامه نوین حزب سوسیال دموکرات اتریش گفته است شاهد می آوریم: (۲۵*)

«بسیاری از ناقدین رویونیست ما تصور میکنند که گویا مارکس مدعی بوده است که تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً معرفت (تکیه کلام از

ک. کائوتسکی است) بلزوم آنرا هم بوجود می آورد. اینست که این ناقدین اعتراض می نمایند که چطور کشور انگلیس، که سرمایه داری در آن از همه کاملتر است، بیش از همه از این معرفت دور است. از روی این طرح ممکن است چنین تصور کرد که کمیسیون تنظیم کننده برنامه اتریش هم با این نظر باصطلاح ارتدکسال مارکسیستی که بطرز فوق الذکر رد میشود، شریک است. در این طرح گفته میشود: «هر قدر تکامل سرمایه داری بر کمیت پرولتاریا می افزاید همانقدر هم پرولتاریا ناگزیر میگردد و امکان حاصل مینماید بر ضد سرمایه داری مبارزه کند. پرولتاریا رفته رفته درک میکند» که سوسیالیسم ممکن بوده و ضروری است. هرگاه چنین رابطه ای قائل شویم، آنوقت بنظر می آید که معرفت سوسیالیستی نتیجه ناگزیر و مستقیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا است. و حال آنکه این بهیچوجه صحیح نیست. بدیهیست که سوسیالیسم، به مثابه یک آموزش، همانقدر در روابط اقتصادی کنونی ریشه دارد که مبارزه طبقاتی پرولتاریا در آن ریشه دارد و عیناً نظیر این مبارزه طبقاتی همانقدر هم از مبارزه علیه فقر و مسکنت توده ها، که زائیده سرمایه داری است، ناشی میگردد، لیکن سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نبوده، بلکه در کنار یکدیگر بوجود می آیند - و پیدایش آنها معلول مقدمات مختلفی است. معرفت سوسیالیستی کنونی فقط بر پایه معلومات عمیق علمی میتواند پدیدار گردد. در حقیقت امر علم اقتصاد زمان حاضر بهمان اندازه شرط تولید سوسیالیستی است که فرضاً تکنیک کنونی هست و حال آنکه پرولتاریا، با تمام تمایل خود، نه این و نه آن هیچیک را نمیتواند بوجود آورد؛ هر دوی آنها از سیر جریان اجتماعی کنونی ناشی می شوند. حامل علم هم پرولتاریا نبوده بلکه روشنفکران بورژوازی (تکیه روی کلمات از ک. ک. است) هستند؛ سوسیالیسم کنونی نیز در مغز افرادی از این قشر پیدا شده و بتوسط آنها به پرولتارهایی که از حیث تکامل فکری خود برجسته اند منتقل میگردد و آنها سپس آنرا در جایی که شرایط مقتضی است در مبارزه طبقاتی پرولتاریا وارد مینمایند. بدینطریق، معرفت سوسیالیستی چیزیست که از خارج داخل مبارزه طبقاتی پرولتاریا شده (von Aussen Hineingetragen) نه یک چیز خود بخودی (urwuchsig) که از این مبارزه ناشی شده باشد. مطابق همین اصل هم بود که در برنامه قدیمی هاینفلد بطور کاملاً منصفانه ای گفته شده بود که وظیفه سوسیال دموکراسی عبارت از اینستکه معرفت نسبت به موقعیت پرولتاریا و معرفت نسبت به وظایف ویرا در ذهن پرولتاریا وارد سازد. (ترجمه تحت الفظی ذهن پرولتاریا را از آن پر کنند). هرگاه معرفت مذکور خود بخود از مبارزه طبقاتی ناشی میشد دیگر احتیاجی بگفتن این نمی بود. ولی طرح جدید این اصل از برنامه قدیمی را گرفته و به اصل فوق الذکر وصله نموده است. لیکن این امر کاملاً جریان فکر را منقطع ساخته است...»

حال که از ایدئولوژی مستقلی که خود توده های کارگر در همان جریان نهضت خود بوجود آورده باشند نمیتواند حرفی در میان باشد (۲۶*) در اینصورت قضیه فقط اینطور میتواند طرح شود: یا

ایدئولوژی بورژوازی یا ایدئولوژی سوسیالیستی. در اینجا حدوسطی وجود ندارد (زیرا بشر ایدئولوژی «سومی» را بوجود نیاورده است و عموماً در جامعه ای که گرفتار تضادهای طبقاتی است هیچگونه ایدئولوژی خارج از طبقات و یا مافوق طبقات نمیتواند هم وجود داشته باشد). بنابراین هرگونه کاهش از اهمیت ایدئولوژی سوسیالیستی و هرگونه دوری از آن بخودی خود به معنی تقویت ایدئولوژی بورژوازی است. از جریان خودبخودی سخن میرانند. لیکن تکامل خودبخودی نهضت کارگری درست منجر به تبعیت این نهضت از ایدئولوژی بورژوازی میشود و جریان آن درست بر طبق برنامه "Credo" انجام می یابد زیرا نهضت خودبخودی کارگری همان تردیونیویسم و همان Nur Gewerkschaftlerei - است و تردیونیویسم هم چیزی نیست جز همان اسارت ایدئولوژیک کارگران از طرف بورژوازی. از اینرو وظیفه ما یعنی وظیفه سوسیال دموکراسی عبارت از مبارزه علیه جریان خودبخودی است و عبارت از آنست که نهضت کارگری را از این تمایل خودبخودی تردیونیویسم که خود را زیر بال و پر بورژوازی میکشاند منحرف سازیم و آنرا زیر بال و پر سوسیال دموکراسی انقلابی بکشیم. بدینجهت عبارت پردازی نگارندگان نامه «اکنونیستی» در شماره ۱۲ «ایسکرا» حاکی از اینکه هیچیک از مساعی الهام بخش ترین ایدئولوگها هم نباید نهضت کارگری را از راهی که معین کننده آن - تأثیر متقابل عناصر مادی و محیط مادی است منحرف سازد، کاملاً برابر با امتناع از سوسیالیسم است و چنانچه این نگارندگان قادر میبودند آنچه را که میگویند بی باکانه و بشکل پی گیری تا آخر بسنجند یعنی همان کاری را بکنند که هر شخصی که وارد صحنه فعالیت مطبوعاتی و اجتماعی میشود باید بکند، آنگاه برای آنها کار دیگری باقی نمیماند بجز اینکه «دستهای غیر لازم خویش را روی سینه خالی بگذارند» و... و میدان عمل را یا به حضرات استرووه ها و پراکوپوویچ ها که نهضت کارگری را «براه کمترین مقاومت» یعنی براه تردیونیویسم بورژوازی سوق میدهند واگذار کنند و یا به حضرات زوباتوف ها که آنرا براه «ایدئولوژی» کشیشی و ژاندارمی سوق میدهند.

نمونه آلمانرا بیاد آورید. خدمت تاریخی لاسال در مقابل نهضت کارگری آلمان چه بود؟ این بود که این نهضت را از آن راه تردیونیویسم پروگرسیست و کنوپراتیویسم که خود بخود (با شرکت خیرخواهانه شولتسه - دلیچ(۶۵) و امثالهم) به آن سو روان بود منحرف ساخت. برای انجام این وظیفه چیزی لازم بود که بهیچوجه با گفتگوهای راجع به کاهش اهمیت عنصر خودبخودی و تاکتیک - پروسه و تأثیر متقابل عناصر و محیط و غیره همانند نباشد. برای این منظور مبارزه شدیدی علیه جریان خودبخودی لازم بود و فقط در نتیجه یکچنین مبارزه ای، که سالهای متمادی ادامه داشته، مثلاً موفقیت حاصل گردید که اهالی کارگر برلن از تکیه گاه حزب پروگرسیست مبدل بیکی از بهترین دژهای سوسیال دموکراسی شوند. و این مبارزه (برخلاف تصور اشخاصی که تاریخ نهضت آلمان را از روی شیوه پروکوپوویچ و فلسفه را از روی شیوه استرووه مطالعه

مینمایند) تاکنون هم بهیچوجه با تمام نرسیده است. امروز هم طبقه کارگر آلمان، اگر چنین عبارتی جاز باشد، بین چند ایدئولوژی قطعه قطعه شده است: قسمتی از کارگران در اتحادیه های کارگری کاتولیکی و سلطنت طلب جمع شده اند قسمت دیگر - در اتحادیه های گیرش - دونکر(۶۶) که بتوسط اخلاص کیشان بورژوازی تردیونیونیسیم انگلیس تأسیس شده اند و قسمت سوم - در اتحادیه های سوسیال دموکراتیک. قسمت اخیر بینهایت از سایر قسمتها زیاده است ولی این برتری فقط از طریق مبارزه انحراف ناپذیر علیه سایر ایدئولوژیها نصیب ایدئولوژی سوسیال دموکراسی شده و فقط از این طریق هم میتواند محفوظ بماند.

ممکن است خواننده پرسد که چرا نهضت خودبخودی و نهضت از راه کمترین مقاومت، همانا بسوی سیادت ایدئولوژی بورژوازی می رود؟ باین علت ساده که تاریخ پیدایش ایدئولوژی بورژوازی بمراتب قدیمتر از ایدئولوژی سوسیالیستی است و بطور جامع تری تنظیم گردیده است و برای انتشار خود دارای وسائل بمراتب بیشتری است (۲۷*.) بنابراین هر قدر نهضت سوسیالیستی در کشوری جواتر باشد، همانقدر هم مبارزه علیه تمام تشبثاتی که برای تحکیم ایدئولوژی غیر سوسیالیستی میشود باید شدیدتر باشد و همانقدر هم باید با قطعیت بیشتری کارگرانرا از ناصحان بد که فریادشان علیه «پربها دادن بنقش عنصر آگاه» و امثال آن بلند است، برحذر داشت. نگارندگان نامه اکونومیستی با «رابوچیه دلو» یک صدا شده ناشکیبائی را که از خصائص دوره طفولیت نهضت است میگویند. ما در پاسخ میگوئیم: آری، نهضت ما حقیقتاً هم در حالت طفولیت است و برای اینکه سریعتر بحد بلوغ برسد باید بالاخص نسبت به کسانی که با سر فرود آوردن خود در برابر جریان خودبخودی سد راه رشد آن میگردند ناشکیبا باشد. هیچ چیزی خنده آورتر و مضرتر از این نیست که شخص بخواهد خود را پیری وانمود سازد که گوئی مدتهاست تمام مراحل قطعی مبارزه را گذرانده است!

سوم اینکه شماره اول «رابوچایا میسل» میکوشد به ما نشان دهد که نام «اکونومیسم» (که ما البته نمیخواهیم از این نام دست برداریم زیرا حال اکنون دیگر معمول شده است) ماهیت رویه نوین را بحد کافی دقیق بیان نینماید. «رابوچایا میسل» مبارزه سیاسی را بکلی انکار نمیکند: در اساسنامه مربوط به صندوق که در شماره اول «رابوچایا میسل» درج شده از مبارزه علیه حکومت صحبت میشود. ولی «رابوچایا میسل» فقط بر این عقیده است که «سیاست همواره مطیعانه از اقتصاد پیروی میکند» («رابوچیه دلو») شکل این تز را تغییر داده در برنامه خویش تأکید میکند که «در روسیه بیش از هر کشور دیگری مبارزه اقتصادی از مبارزه سیاسی جدا نشدنی است». هرگاه منظور از سیاست، سیاست سوسیال دموکراسی باشد آنوقت این تزهای «رابوچایا میسل» و «رابوچیه دلو» بکلی نادرست خواهد بود. چه بسا مبارزه اقتصادی کارگران، چنانکه ما دیدیم با سیاست بورژوازی و مذهبی و امثال آن وابسته میگردد (ولو این وابستگی

جدا نشدنی هم نباشد). ولی هرگاه منظور از سیاست، سیاست تردیونیونیستی یعنی کوشش عمومی همه کارگران برای وادار نمودن دولت به اتخاذ تدابیر چندی باشد که علیه بدبختی‌هایی که ذاتی وضعیت آنهاست متوجه باشد، ولی این وضعیت را برطرف نکند، یعنی تابعیت کار را از سرمایه از بین نبرد، — در اینصورت تزه‌های «رابوچیه دلو» صحیح است. در حقیقت هم این کوشش خواه برای تردیونیونیست‌های انگلیس که نسبت به سوسیالیسم روش خصومت آمیز دارند، خواه برای کارگران کاتولیک، خواه برای کارگران «زوباتووی» و خواه برای کارگران دیگر عمومیت دارد. پس سیاست با سیاست فرق دارد. بدینطریق ما می بینیم که در مورد مبارزه سیاسی هم «رابوچایا میسل» بیش از آنکه آنرا نفی نمی کند در مقابل جنبه خودبخودی آن و در مقابل جنبه غیر آگاهانه آن سر فرود می‌آورد. «رابوچایا میسل» در حالیکه مبارزه سیاسی (یا عبارت صحیح تر: امیال و خواست های سیاسی کارگران) را، که خودبخود از درون همان نهضت کارگری برون می‌روید، کاملاً قبول دارد، از تنظیم مستقلانه سیاست خاص سوسیال دموکراتیک، که موافق با وظایف عمومی سوسیالیسم و شرایط کنونی روسیه باشد، تماماً امتناع می‌ورزد. ما در ذیل نشان خواهیم داد که اشتباه «رابوچیه دلو» نیز همین گونه است.

ج) گروه «ساموآسوباژدنیه» (۶۷) («خود آزادی»)

و «رابوچیه دلو»

ما سرمقاله شماره اول «رابوچایا میسل» را، که شهرتی نداشت و امروز تقریباً فراموش شده است، باین جهت با این تفصیل بررسی نمودیم که سرمقاله مذکور آن جریان عمومی را، که بعدها از مجاری خرد و بیشماری آفتابی گشت، زودتر از همه و برجسته تر از همه بیان نمود. و ای. کاملاً حق داشت که در موقع تمجید از شماره اول و سرمقاله «رابوچایا میسل» اظهار داشت که سرمقاله مذکور «شدید و آتشین» نگاشته شده است («ورقه رابوتنیک» شماره ۹-۱۰ ص ۴۹). هرکس که بعقیده خویش اطمینان دارد و تصور میکند که چیز تازه ای را بیان میکند، «آتشین» مینویسد و طوری مینویسد که نظریاتش بطور برجسته بیان شود. فقط در اشخاصی که به نشستن در دو بین کرسی عادت کرده اند هیچگونه «آتشی» وجود ندارد، تنها اینگونه اشخاص هستند که قادرند با وجودیکه تا دیروز آتشی بودن «رابوچایا میسل» را میستودند امروز بعلت «آتشی بودن جروبوت» بر مخالفین آن بتازند.

ما بر سر «ضمیمه جداگانه» «رابوچایا میسل» معطل نمیشویم (ذیلاً ناگزیر خواهیم بود بععل گوناگونی باین اثر که افکار اکونومیست‌ها را از همه پیگیرتر بیان مینماید استناد جوئیم)، فقط مختصراً «بیانیه گروه خود آزادی کارگران» را (مارس سال ۱۸۹۹، این بیانیه در ژوئیه سال

۱۸۹۹ در شماره ۷ روزنامه «ناکانونه» («در آستان») - چاپ لندن مجدداً درج شد) متذکر میگردیم. نویسندگان این بیانیه بسیار بجا اظهار میدارند که «روسیه کارگری تازه دارد بیدار میشود، تازه به اطراف و جوانبش نظر می افکند و از روی غریزه طبیعی به اولین وسائل مبارزه که بدستش می افتد متوسل میشود»، ولی آنها هم همان نتیجه گیری نادرست «رابوچایا میسل» را مینمایند و فراموش میکنند که غریزی بودن - همان عدم آگاهی (خودبخودی بودن) است که سوسیالیستها باید برای برطرف ساختن آن همت گمارند، آنها فراموش میکنند که در جامعه معاصر «اولین» وسائل مبارزه که «بدست می افتد» همواره وسایل تردیونیونی خواهد بود و «اولین» ایدئولوژی که «در دسترس قرار میگیرد» نیز ایدئولوژی بورژوازی (تردیونیونی) خواهد بود. این نویسندگان همچنین سیاست را هم «نفی نمیکنند» ولی فقط (فقط!) به پیروی از آقای و. و. اظهار میدارند که سیاست روبنا است و بنابراین «تبلیغات سیاسی نیز باید روبنای تبلیغات برای مبارزه اقتصادی باشد، باید در زمینه این مبارزه نشو و نما یابد و از پی آن برود».

و اما «رابوچیه دلو» فعالیت خود را یکسره از «دفاع» از اکونومیستها آغاز نموده است. «رابوچیه دلو» پس از اینکه در همان شماره اول خود (شماره ۱ ص ۱۴۱-۱۴۲) صاف و پوست کنده دروغ گفت و اظهار کرد که گویا «نمیداند که منظور آکسلرد کدام رفقای جوان بوده اند» که اکونومیست ها را در رساله معروف خود (۲۸*) از آنها برحذر داشته است، مجبور شد در جروبحثی که روی همین دروغ با آکسلر و پلخانف در گرفت اقرار کنند که او «با اظهار حیرت و تعجب میخواست است از همه آن سوسیال دموکراتهای مقیم خارجه که جوانتر هستند در مقابل این اتهام ناروا (متهم نمودن آکسلرد اکونومیستها را به محدودیت فکر) دفاع نماید». و اما در حقیقت امر این اتهام کاملاً روا بود و «رابوچیه دلو» بخوبی میدانست که این اتهام از جمله شامل و. ای عضو هیئت تحریریه وی نیز میباشد. ضمناً متذکر میگردم که در این جروبحث آکسلرد کاملاً محق و مصاب بود و تفسیری که «رابوچیه دلو» از رساله من: «وظایف سوسیال دموکراتهای روس» (۲۹*) کرده، بکلی نادرست بوده است. این رساله در سال ۱۸۹۷، یعنی موقعی که هنوز «رابوچایا میسل» منتشر نشده بود، و من خط مشی اولیه «اتحادیه مبارزه سان پتربورگ» را، که در فوق توصیف نمودم، خط مشی حکمفرما میشمردم، و حق هم داشتم بشمارم، نگاشته شده است. این خط مشی لااقل تا نیمه های سال ۱۸۹۸ واقعاً هم حکمفرما بود. از این رو «رابوچیه دلو» کمترین حقی هم نداشت که برای تکذیب وجود و خطر اکونومیسم به رساله ای استناد جوید که در آن نظریاتی تشریح شده است که نظریات «اکونومیستی» در سالهای ۱۸۹۷-۱۸۹۸ در سان پتربورگ عرصه را بر آنها تنگ کرده بود (۳۰*).

ولی «رابوچیه دلو» نه تنها از اکونومیست ها «دفاع میکرد» بلکه خود دائماً دچار اشتباهات اساسی آنان میشد. منبع این گمراهی در مفهوم دو پهلوی تز زیرین برنامه «رابوچیه دلو» بود:

«ما نهضت توده ای کارگری را (تکیه روی کلمات از «رابوچیه دلو» است)، که در سالهای اخیر بوجود آمده است، مهمترین پدیده ای در حیات روس میدانیم که عمل عمده اش تعیین وظایف و جنبه فعالیت مطبوعاتی اتحادیه خواهد بود» (تکیه روی کلمات از ماست). در اینکه نهضت توده ای مهمترین پدیده است بحثی نمیتواند باشد. اما تمام مطلب در آنست که «تعیین وظایف» را که بدست این نهضت توده ای انجام می گیرد چگونه باید فهمید. اینرا دو نوع میتوان فهمید. یا بمعنای سر فرود آوردن در مقابل خودبخودی بودن این نهضت، یعنی نقش سوسیال دموکراسی را بدرجه خدمتگذاری صرف در برابر یک نهضت کارگری از این قبیل رساندن (طرزی که «رابوچایا میسل»، «گروه خود آزادی» و سایر اکونومیستها میفهمند)؛ و یا بدین معنا که نهضت توده ای در جلو ما وظایف تازه تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی قرار میدهد که نسبت به آن وظایفی که در دوره پیش از پیدایش نهضت توده ای ممکن بود به آن قانع شد بمراتب غامضتر و پیچیده ترند. «رابوچیه دلو» همانا بمفهوم اول متمایل گشته و متمایل میگردد زیرا درباره هیچ وظیفه تازه ای هیچ چیز معینی نگفته است بلکه مخصوصاً قضاوتش همیشه اینطور بوده است که گویا این «نهضت توده ای» گریبان ما را از لزوم درک واضح و حل مسائلی که از طرف نهضت مذکور پیش کشیده شده خلاص مینماید. کافیسست خاطر نشان شود که «رابوچیه دلو» غیرممکن میدانست که سرنگون ساختن حکومت مطلقه را نخستین وظیفه نهضت توده ای کارگری قرار دهد و این وظیفه را (بنام نهضت توده ای) تا درجه وظیفه مبارزه برای خواست های سیاسی فوری تنزل میداد جزوه «پاسخ» ص ۲۵).

ما مقاله ب. کریچفسکی سردبیر مجله «رابوچیه دلو» را در شماره ۷ تحت عنوان «مبارزه اقتصادی و سیاسی در نهضت روسیه» که همان اشتباهاترا تکرار مینماید (۳۱*) بکنار گذاشته مستقیماً بشماره ۱۰ «رابوچیه دلو» می پردازیم. البته ما به تحلیل اعتراضات جداگانه ب. کریچفسکی و مارتینف علیه «زاریا» و «ایسکرا» نمیپردازیم. در اینجا توجه ما را فقط آن روش اصولی که «رابوچیه دلو» در شماره دهم خود پیش گرفته جلب مینماید. ما مثلاً اینموضوع مضحک را که «رابوچیه دلو» بین دو اصل زیرین «تضاد اساسی» می بیند مورد تحلیل قرار نمیدهیم. اصل اول:

«سوسیال دموکراسی دست خود را نمی بندد و فعالیت خویش را بیک نقشه یا شیوه از پیش تنظیم شده مبارزه سیاسی محدود نمیسازد _ سوسیال دموکراسی هرگونه وسایل مبارزه را می پذیرد فقط بشرطی که این وسایل با نیروهای موجوده حزب متناسب باشد» الخ (شماره ۱ «ایسکرا»). (۳۲*)

اصل دوم:

«در صورت فقدان سازمان محکمی که در مبارزه سیاسی و در هرگونه شرایط و هر دوره پخته

و آبدیده شده باشد، راجع به نقشه منظم فعالیتی که با اصول متین و روشن و بدون انحراف عملی شده و تنها آنست که شایستگی داشتن نام تاکتیک را دارد حتی سخنی هم نمیتواند در میان باشد» (ایسکرا) شماره ۴). (۳۳*)

مخلوط کردن دو موضوع زیرین: یکی شناسائی اصولی کلیه وسائل مبارزه و کلیه نقشه ها و شیوه ها بشرط صلاح و متناسب بودنشان و دیگری این خواست که در لحظه سیاسی فعلی، چنانچه خواهیم از تاکتیک سخن گفته باشیم، باید از نقشه بدون انحرافی پیروی نمائیم - معنایش اینستکه مثلاً این موضوع را که طب کلیه سیستم های معالجه را قبول دارد با این خواست که میگوید در موقع معالجه مرض معین باید از یک سیستم معین پیروی کرد - مخلوط نمائیم. اما مطلب بر سر همین است که «رابوچیه دلو» با وجودیکه خودش دچار مرضی است که ما آنرا سر فرود آوردن در مقابل جریان خودبخودی نامیده ایم، معهدا نمیخواهد هیچ گونه «سیستمی برای معالجه» این مرض بپذیرد. باینجهت کشف عجیبی کرده است دائر بر این که «تاکتیک - نقشه مخالف نص صریح مارکسیسم است» (شماره ۱۰ ص ۱۸) و تاکتیک عبارت است از «پروسه رشد وظایف حزبی، که با حزب در حال رشدند» (ص ۱۱ تکیه روی کلمات از «رابوچیه دلو» است). کلمه قصار اخیر همه گونه شانسی را دارد برای اینکه از کلمات قصار معروف و یادگار زوال ناپذیر «طریقت» «رابوچیه دلو» بشود. ارگان رهبری کننده به سؤال: «کجا باید رفت؟» چنین جواب میدهد: حرکت پروسه ای است که فاصله بین مبدا و نقاط بعدی حرکت را تغییر میدهد. ولی این ژرف اندیشی بیمانند تنها یک موضوع عجیب نیست - (در اینصورت نیارزید زیاد بر سر آن معطل شد) بلکه برنامه یک طریقت تام و تمام نیز میباشد: همان برنامه ای که ر. م. (در ضمیمه جداگانه) «رابوچایا میسل» با این کلمات آنرا بیان کرده است: آن مبارزه ای مطلوب است که در حیز امکان باشد و مبارزه ای هم که در حیز امکان است همان است که در دقیقه فعلی جریان دارد. این درست طریقت همان اپورتونیسیم بیکرانی است که بطور غیر فعال خود را با جریان خودبخودی هماهنگ میسازد.

«تاکتیک - نقشه مخالف نص صریح مارکسیسم است!» این تهمتی است به مارکسیسم و عبارتست از تبدیل آن به همان کاریکاتوری که ناردنیکها آنرا در جنگ با ما در نقطه مقابل ما قرار میدادند. این همانا پائین آوردن سطح ابتکار و انرژی مجاهدین آگاه است، در صورتیکه مارکسیسم برعکس با گشایش وسیعترین دورنماها در برابر سوسیال دموکرات و واگذاری (چنانکه بتوان اینطور اظهار داشت) قوای مقتدری مرکب از میلیونها و میلیونها نفر از طبقه کارگر، که «بطور خودبخودی» به مبارزه برمیخیزند، در اختیار وی، به ابتکار و انرژی سوسیال دموکرات تکان عظیمی میدهد! تمام تاریخ سوسیال دموکراسی بین المللی مشحون از نقشه هائی است که گاه از طرف این و گاه از جانب آن پیشوای سیاسی طرح شده و صحت دورانیشی و درستی نظریات

سیاسی و تشکیلاتی یکی را نشان داده و کوتاه بینی و اشتباهات سیاسی دیگری را آشکار نموده است. زمانیکه آلمان یکی از بزرگترین تحولات تاریخی یعنی تشکیل امپراتوری، گشایش رایشتاک و اعطای حق انتخابات عمومی – را میگذراند لیکنخت در زمینه سیاست و فعالیت سوسیال دموکراسی عموماً دارای یک نقشه و شویترس دارای نقشه دیگری بود. هنگامیکه قانون فوق العاده بر سر سوسیالیستهای آلمان فرود آمد – موست و هاسلمان صرفاً دعوت میکردند که باید به اعمال زور و ترور متوسل شد، آنها یک نقشه داشتند، و هسبرگ، شرام و (تا اندازه ای) برنشتین که به سوسیال دموکراتها موعظه میکردند که شما با خشونت و انقلابیگری بی خردانه خود موجب و مسبب این قانون گشتید و اکنون باید با طرز رفتار نمونه وار خود سزاوار عضو شوید – نقشه دیگری و کسانی که وسائل انتشار ارگان غیر علنی را تهیه و عملی میکردند – نقشه ثالثی. اکنون پس از گذشت سالیانی دراز از آزمون، که مبارزه برسر مسئله انتخاب خط مشی پایان رسیده و تاریخ آخرین تصمیم خود را در باره بدردخور بودن خط مشی انتخاب شده اعلام داشته است – البته گفتن کلمات قصار و ژرف اندیشی در باره رشد وظایف حزبی که با حزب در حال رشدند چندان دشوار نیست. اما در موقع آشوب (۳۴*)، هنگامیکه «ناقدین» و اکونومیست های روس سوسیال دموکراسی را بدرجه تردیونیونیسیم تنزل میدهند و تروریستها هم بشدت قبول «تاکتیک – نقشه» را در حال تکرار اشتباهات سابق موعظه مینمایند، در همچو موقعی اکتفا به این قبیل ژرف اندیشی ها بمنزله آنستکه «گواهینامه فقر» خود را صادر کرده باشیم. در لحظه ایکه عیب بسیاری از سوسیال دموکراتهای روس همانا کمبود ابتکار و انرژی، کمبود «وسعت دامنه ترویج و تبلیغ و تشکیلات سیاسی» (۳۵*) و کمبود «نقشه های» وسیعتر فعالیت انقلابی است، – در چنین لحظه ای گفتن اینکه: «تاکتیک – نقشه مخالف با نص صریح مارکسیسم است» معنایش نه فقط آلودن مارکسیسم از لحاظ تئوری بلکه بعلاوه عقب کشیدن حزب از لحاظ عملی است.

سپس «رابوچیه دلو» به ما می آموزد که – «وظیفه سوسیال دموکرات انقلابی اینست که بوسیله فعالیت آگاهانه خود امر تکامل عینی را فقط تسریع نماید نه اینکه آنرا موقوف یا نقشه های سوپژکتیف را جایگزین آن سازد. «ایسکرا» همه اینها را در تئوری میدانند. ولی اهمیت عظیمی که انصافاً مارکسیسم بکار آگاهانه انقلابی میدهد «ایسکرا» را، بعلت داشتن نظریه متعصبانه درباره تاکتیک، در عمل به مبالغه در کاهش اهمیت عنصر ابژکتیف یا عنصر خودبخودی تکامل میکشانند» (ص ۱۸).

اینهم باز یکی از بزرگترین ژولیده فکری های تئوریک میباشد که شایسته و. و. و اخوان است. ما میخواهیم از فیلسوف خود بپرسیم که: «کاهش» اهمیت تکامل عینی از طرف تنظیم کننده نقشه های سوپژکتیف در چه چیزی میتواند منعکس شود؟ ظاهراً در این که او این موضوع را از

نظر خواهد انداخت که این تکامل عینی، فلان طبقه، قشر، گروه، فلان ملت، و یا گروهی از ملت ها و نظائر آنرا بوجود می آورد یا مستحکم میسازد، نابود میکند یا تضعیف مینماید و بدینوسیله فلان یا بهمان دسته بندی بین المللی سیاسی قوا، فلان یا بهمان موقعیت احزاب انقلابی و غیره را مشروط میسازد. ولی در اینصورت گناه این تنظیم کننده مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خودبخودی نیست بلکه برعکس مبالغه در کاهش اهمیت عنصر آگاه است زیرا «آگاهی» او برای درک صحیح تکامل عینی کافی نیست. بنابراین، تنها همان گفتگوی درباره «ارزیابی اهمیت نسبی» (تکیه روی کلمه از «رابوچیه دلو») است) جریان خودبخودی و آگاهی، فقدان کامل «آگاهی» را آشکار میسازد. هرگاه آن «عناصر خودبخودی تکامل» که بر همه معلوم است بطور کلی برای شعور انسانی قابل درک باشد، در اینصورت ارزیابی غلط آنها بمنزله «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر آگاه» خواهد بود. اما هرگاه این عناصر برای شعور قابل درک نباشند آنگاه ما آنها را نمیشناسیم و نمیتوانیم درباره آنها چیزی بگوئیم. پس ب. کریچفسکی از چه بحث میکند؟ اگر او «نقشه های سوپژکتیف» «ایسکرا» را اشتباه میداند (او آنها را بخصوص اشتباه اعلام میدارد) در اینصورت بایستی نشان میداد که این نقشه ها بکدام یک از واقعیات ابژکتیف بخصوصی بی اعتنا هستند و بعد «ایسکرا» را برای این بی اعتنائی به نقصان آگاهی و بقول خود به «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر آگاه» متهم میکرد. ولی اگر او، که از نقشه های سوپژکتیف ناراضی است، غیر از استناد به «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خودبخودی» (!!!) دلیل دیگری ندارد، آنوقت او بدینوسیله فقط ثابت میکند که (۱) از لحاظ تئوری، - مارکسیسم را ala همانند. مترجم کاریف ها و میخائیلفسکی ها درک میکند که بقدر کفایت از طرف بلتوف (۶۸) مورد استهزاء قرار گرفته اند و (۲) از لحاظ عملی - از آن «عناصر خودبخودی تکامل» که کار مارکسیستهای علنی ما را به برنشتینیسیم و سوسیال دموکراتهای ما را به اکونومیسم کشانده است کاملاً راضی ولی از کسانی که تصمیم گرفته اند بهر نحوی شده سوسیال دموکراسی روس را از راه تکامل «خودبخودی» بدر برند «سخت متغیر است».

و اما آنچه که در دنبال این مطلب می آید بسیار خوشمزه است. «همانطور که افراد باوجود کلیه موفقیت های علوم طبیعی، با اصول آباء و اجدادی زاد و ولد خواهند کرد، - همانطور هم پیدایش نظام جدید اجتماعی در عالم با وجود کلیه موفقیت های علوم اجتماعی و رشد مبارزین آگاه، در آینده بیشتر نتیجه انفجارهای خودبخودی خواهد بود» (ص ۱۹). همانطور که حکمت آباء و اجدادی میگوید: کیست که عقلش برای پس انداختن اولاد کافی نباشد؟ همانطور هم حکمت «سوسیالیستهای نوین» (al a) نرسیس توپوریلف (۶۹)) میگوید که: برای شرکت در پیدایش خودبخودی نظام جدید اجتماعی عقل همه کس میرسد. ما هم تصور میکنیم که عقل همه کس میرسد. برای چنین شرکتی کافیست که شخص، موقعی که اکونومیسم حکمفرماست به اکونومیسم و

موقعی که تروریسم پیدا شد به تروریسم تن در دهد. مثلاً «رابوچیه دلو» در بهار امسال، هنگامیکه بسیار مهم بود که اشخاص را از شیفته شدن به ترور برحذر نمود، در مقابل مسئله ای که برای وی «تازگی» داشت مبهوت ایستاده بود. ولی اکنون که شش ماه میگذرد و این موضوع دیگر اهمیت روزمره خود را از دست داده است «رابوچیه دلو» در آن واحد، هم این اظهار را که: «ما فکر میکنیم وظیفه سوسیال دموکراسی نمیتواند و نباید مخالفت با رونق گرفتن روحیه ترور باشد» («رابوچیه دلو» شماره ۱ ص ۲۳) و هم قطعنامه کنگره را که میگوید: «کنگره، ترور تعرضی متوالی را بیموقع میداند» («دو کنگره» ص ۱۸) یکجا به ما تقدیم میدارد. واقعاً که چقدر روشن و منطقی است! مخالفت نمیورزیم - ولی بیموقع اعلام میداریم و ضمناً طوری هم اعلام میداریم که ترور غیر متوالی و تدافعی در «قطعنامه» گنجانده نمیشود. باید اذعان نمود که چنین قطعنامه ای بسیار بیخطر و کاملاً مصون از خطا است - همانطور که شخصی که صحبت می کند برای اینکه چیزی نگفته باشد مصون از خطاست! برای تنظیم چنین قطعنامه ای فقط یک چیز لازمست و آن فن گام برداشتن از دنبال نهضت است. هنگامیکه «ایسکرا» این موضوع را که «رابوچیه دلو» مسئله ترور را مسئله جدیدی (۳۶*) اعلام داشته است به استهزاء گرفت، «رابوچیه دلو» متغیرانه «ایسکرا» را متهم ساخت باینکه «ادعایش برای تحمیل آن طریقه حل مسائل تاکتیکی بسازمان حزب، که ۱۵ سال پیش از طرف گروهی از نویسندگان مهاجر داده شده، به تمام معنی برون از حد تصور است» (ص ۲۴). واقعاً هم عجب ادعائی و عجب مبالغه ای در اهمیت عنصر آگاه: حل پیشاپیش مسائل از لحاظ تئوری برای اینکه بعداً بتوان، هم سازمان، هم حزب و هم توده را بدرستی آن متقاعد نمود! (۳۷*) چه بهتر که انسان بدیهیات را تکرار کند و بدون «تحمیل» چیزی بکسی بهر «چرخشی» خواه بطرف اکونومیسم و خواه بطرف تروریسم تابع گردد. «رابوچیه دلو» این حکمت بزرگ زندگی را حتی تعمیم هم داده و «ایسکرا» و «زاریا» را متهم میسازد به اینکه «برنامه خود را، چون روحی که بر فراز هباء بی شکل در پرواز است، در نقطه مقابل نهضت قرار میدهند» (ص ۲۹). آیا نقش سوسیال دموکراسی غیر از اینست که «روحی» باشد که نه فقط بر فراز نهضت خودبخودی پرواز کند بلکه آنرا بسطح «برنامه خود» نیز ارتقاء دهد؟ البته نقش سوسیال دموکراسی این نیست که از دنبال نهضت گام بردارد: در بهترین موارد این برای نهضت بیفایده و در بدترین موارد - بسیار و بسیار مضر است. اما «رابوچیه دلو» نه فقط از این «تاکتیک - پروسه» پیروی میکند بلکه آنرا بدرجه پرنسیب هم میرساند بطوریکه صحیح تر خواهد بود که روش او را بجای اپورتونیستی دنباله روی (از کلمه: دم.) بنامیم. اینرا هم نمیشود تصدیق نمود که کسانی که عزم راسخ دارند همیشه بعنوان دم جنبش از پی آن بروند از «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خودبخودی تکامل»، برای همیشه و مطلقاً مصونند.

* * *

بدین طریق بر ما مسلم شد که اشتباه اساسی «طریقت جدید» در سوسیال دموکراسی روس عبارت از سر فرود آوردن در مقابل جریان خود بخودی و عبارت از عدم درک این موضوع است که جریان خودبخودی توده از ما سوسیال دموکراتها آگاهی فراوانی را طلب مینماید. هر قدر که اعتلاء خودبخودی توده بیشتر باشد، هر قدر که نهضت دامنه دارتر بشود، همانقدر هم لزوم آگاهی فراوان خواه در کار تئوریک، خواه در کار سیاسی و خواه در کار تشکیلاتی برای سوسیال دموکراسی با سرعت خارج از تصویری افزایش می یابد.

اعتلاء خود بخودی توده ها در روسیه با چنان سرعتی بوقوع پیوست (و کماکان بوقوع میپیوندد) که جوانان سوسیال دموکرات برای انجام این وظایف عظیم غیر آماده ماندند. این عدم آمادگی - برای همه ما، برای همه سوسیال دموکراتهای روس مصیبتی است. اعتلاء توده ها متصل و پی در پی جریان و توسعه می یافت و نه فقط در آنجائیکه آغاز شد متوقف نمیگردید بلکه مناطق تازه و قشرهای تازه ای از اهالی را هم فرا می گرفت (تحت تأثیر نهضت کارگری، جنب و جوش جوانان محصل و بطور کلی روشنفکران و حتی دهقانان نیز شدت یافت). ولی انقلابیون خواه در «تئوریهای» خود و خواه در فعالیت خود از این غلیان عقب می ماندند، و موفق نمی شدند سازمان بدون وقفه و ادامه کاری بوجود آورند که قادر باشد تمام نهضت را رهبری نماید.

در فصل اول ما محقق نمودیم که «رابوچیه دلو» اهمیت وظایف تئوریک ما را تنزل داده و «بطور خود بخودی» شعار باب شده «آزادی انتقاد» را تکرار مینماید: «آگاهی» تکرار کنندگان باین نرسید که به تضاد کامل موجوده بین خط مشی «ناقدین» اپورتونیست و انقلابیون در آلمان و روسیه پی برند.

در فصول آینده خواهیم دید که این سر فرود آوردن در مقابل جریان خودبخودی چگونه در رشته وظایف سیاسی و فعالیت سازمانی سوسیال دموکراسی انعکاس یافته است.

* زیرنویس ها

(۱۲*) «رابوچیه دلو» شماره ۱۰، سپتامبر سال ۱۹۰۱، ص ۱۷ و ۱۸. تکیه روی کلمات از «رابوچیه دلو» است.

(۱۳*) تردیونیونیسیم، چنانکه بعضی ها گمان میکنند، بهیچوجه ناسخ و نافی هرگونه «سیاست» نیست. تردیونیون ها همیشه تا درجه معینی تبلیغات سیاسی و مبارزه سیاسی (لیکن نه مبارزه سوسیال دموکراتیک) نموده اند. راجع به تفاوت بین سیاست تردیونیونیستی و سوسیال دموکراتیک

در فصل آینده صحبت خواهیم نمود.

(۱۴*) آ. آ. وانیف در سال ۱۸۹۹ در سیبری خاوری در نتیجهٔ مرض سل که در زندان انفرادی موقت بدان مبتلا شده بود وفات یافت. بهمین جهت هم ما انتشار اطلاعات مذکوره در متن را ممکن دانستیم و صحبت آنرا ضمانت مینمائیم زیرا این اطلاعات را کسانی داده اند که آ. آ. وانیف را مستقیماً و از خیلی نزدیک میشناختند.

(۱۵*) رجوع شود به جلد ۲ کلیات، چاپ ۴ ص ۷۱-۷۶ ه. ت.

(۱۶*) اکونومیستها در «نامه به ارگان های سوسیال دموکراتیک روس» چنین اظهار میدارند: — «(ایسکرا) که به فعالیت سوسیال دموکراتهای پایان سالهای نود با نظر منفی مینگرد، این مسئله را نادیده می گیرد که در آن زمان جز برای مبارزه در راه خواستهای ناچیز برای کار دیگری شرایط لازمه موجود نبود» («ایسکرا» شماره ۱۲). مدارکی که در متن آورده شده است ثابت میکند که این ادعای «فقدان شرایط» بکلی با واقعیت مغایرت دارد. نه تنها در پایان سالهای نود بلکه در نیمه آن نیز جز برای مبارزه در راه خواست های ناچیز برای کارهای دیگر هم کلیه شرایط لازمه موجود بود و فقط رهبران بودند که آمادگی کامل نداشتند. و بجای آنکه ما ایدئولوگ ها و رهبران باین عدم کفایت آمادگی اعتراف نمائیم — «اکونومیست»ها میخواهند تمام کاسه و کوزه را سر «فقدان شرایط» و آن تأثیر محیط مادی بشکنند که معین کننده راهی است که هیچ ایدئولوگی نباید جنبش را از آن منحرف سازد. آیا معنی این بجز اظهار عبودیت در برابر جنبش خود بخودی و بجز دل بستگی «ایدئولوگها» به نواقص خود چیز دیگری هم هست؟

(۱۷*) ضمناً این تمجید از «رابوچایا میسل» در ماه نوامبر سال ۱۸۹۸ یعنی در موقعیکه اکونومیسم بویژه در خارجه کاملاً مشخص شده بود نیز از قلم همان و. ای. که اندکی بعد یکی از رداکتورهای «رابوچیه دلو» شد تراوش کرده بود. و حال آنکه «رابوچیه دلو» هنوز وجود دو خط مشی را در سوسیال دموکراسی روس انکار میکرد چنانچه اکنون هم انکار میکند!

(۱۸*) ژاندارمهای تزار دارای لباس کبودرنگ بودند. ه. ت.

(۱۹*) صحت این تشبیه را میتوان از واقعیت ممیزه زیرین مشاهده نمود. وقتی که بعد از توقیف «دکابریستها» میان کارگران جادهٔ شلیسبورگ خبری منتشر شد حاکی از اینکه فتنه انگیزی بنام ن. ن. میخائیلوف (دندان پزشک) که با یکی از دستجات منسوب به «دکابریستها» نزدیک بود باین سانحه کمک کرده است، کارگران بقدری خشمگین شدند که تصمیم گرفتند میخائیلوف را بقتل رسانند.

(۲۰*) از همان سرمقالهٔ شمارهٔ اول «رابوچیه میسل» اقتباس شده است. از روی این موضوع میتوان قضاوت نمود که آمادگی تئوریک این «و. و. ای. سوسیال دموکراسی روس» (۶۴) تا چه پایه ای بوده است. اینها در موقعی عمل ناهنجار آلوده ساختن «ماتریالیسم اقتصادی» را تکرار

میکردند که مارکسیستها در مطبوعات علیه آقای و. و. حقیقی، یعنی کسیکه اکنون مدتهاست بواسطه داشتن همین نظریه در باره رابطه بین سیاست و اقتصاد به «استاد امور ارتجاعی» معروف شده است، مبارزه میکردند.

(۲۱*) آلمانیها حتی کلمه مخصوص "Nur. Gewerkschaftler" را دارند که در مورد طرفداران مبارزه «صرفاً حرفه ای» بکار میرود.

(۲۲*) منظور ما از تکیه در روی کلمه کنونی کسانی هستند که سالوسانه شانه های خود را بالا خواهند انداخت و خواهند گفت: البته حالا حمله کردن به «رابوچایا میسل» آسان است ولی آخر این مطالب مربوط به یک گذشته دوری است! ولی پاسخ ما باین گونه سالوسان کنونی که اسیر بودن کامل آنها در دست ایده های «رابوچایا میسل» ذیلاً اثبات خواهد شد، _ این خواهد بود که: Mutato nomine de te fabula narratur (در این داستان بنام دیگری از تو روایت میشود . ه. ت.)

(۲۳*) نامه «اکونومیستها» در شماره ۱۲ «ایسکرا».

(۲۴*) «رابوچیه دلو» شماره ۱۰

(۲۵*) "Neue Zeit" («زمان نو» ه. ت) سال ۱۹۰۱-۱۹۰۲، I, XX، شماره ۳ ص ۷۹. طرح کمیسیون، که ک. کائوتسکی از آن سخن میراند، در کنگره وین با کمی تغییر شکل تصویب گردیده است (در پایان سال گذشته).

(۲۶*) البته از اینجا چنین برنمیاید که کارگران در تهیه این امر شرکت نمیکنند. ولی آنها نه بعنوان کارگر بلکه بعنوان تئورسینهای سوسیالیسم، بصورت پرودون ها و ویتلینگ ها شرکت میجویند بعبارت دیگر فقط در موقعی و به نسبتی شرکت مینمایند که تا درجه ای کم یا بیش برایشان میسر شود معلومات قرن خویش را فرا گرفته آنرا بجلو سوق دهند. برای اینکه این امر بیشتر برای کارگران میسر گردد لازمست حتی الامکان بیشتر در بالا بردن سطح آگاهی کارگران بطور کلی مواظبت نمود، لازمست که کارگران در چارچوبه های مصنوعاً فشرده شده «مطبوعات برای کارگران» محدود نگردند بلکه مطبوعات عمومی را نیز بیش از پیش بیاموزند. حتی صحیحتر می بود اگر بجای _ «محدود نگردند» بگوئیم «آنها را محدود نکنند» زیرا خود کارگران حتی همه چیزهائیرا هم که برای روشنفکران نوشته شده میخوانند و میخوانند بخوانند و فقط برخی روشنفکران (نابخرد) چنین خیال میکنند که «برای کارگران» همان حکایت از نظم و نسق فابریک و نشخوار کردن چیزهائی که مدتهاست معلوم است کافیسست.

(۲۷*) اغلب میگویند: طبقه کارگر بطور خودبخودی بسوی سوسیالیسم میرود. این نکته از این لحاظ که تئوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه کارگر را از همه عمیقتر و صحیحتر تعیین مینماید کاملاً حقیقت دارد و به همین جهت هم هست که اگر خود این تئوری در مقابل جریان

خودبخودی سر تسلیم فرود نیاورد، اگر این تئوری جریان خودبخودی را تابع خویش گرداند، کارگران سهولت آنرا فرا میگیرند. معمولاً مفهوم این نکته در خودش مستتر است ولی «رابوچیه دلو» اتفاقاً این مفهوم مستتر را فراموش و تحریف میکند. طبقه کارگر بطور خود بخودی بسوی سوسیالیسم میرود ولی مع الوصف ایدئولوژی بورژوازی که بیشتر از همه متداول شده است (و دائماً در اشکال بسیار گوناگون تجدید زندگی می نماید) خودبخود بطور روزافزونی بکارگران تحمیل میشود.

(۲۸*) «در اطراف وظایف و تاکتیک معاصر سوسیال دموکراتهای روس»، ژنو ۱۸۹۸. دو نامه به «رابوچایا گازتا» که در سال ۱۸۹۷ نگاشته شده است.

(۲۹*) رجوع شود به کتاب حاضر ص ۶۴-۷۱. مترجم. رجوع شود به بخش: «مبارزه در راه ایجاد حزب کارگر سوسیال دموکرات در روسیه» رساله: «وظایف سوسیال دموکراتهای روس». حجت.

(۳۰*) «رابوچیه دلو» ضمن اینکه خواسته است از خود دفاع کند، دروغ اول خود را («نمیدانیم منظور پ. ب. آکسلرد کدام رفقای جوان بوده اند») بوسیله دروغ دوم تکمیل نموده است، بدین ترتیب که در جزوه «پاسخ» نوشته است: «از آنموقع که در باره رساله «وظایف» انتقاد نامه نوشته شده است بین بعضی از سوسیال دموکراتهای روس تمایلات اکنومیستی یکجانبه ای پیدا یا بطور کم و بیش واضح مشخص شده است که نسبت به آن حالت نهضت ما، که در رساله «وظایف» تصویر شده است، یک قدم بعقب میباشد» (ص ۹). اینست آنچه که در جزوه «پاسخ»، که در سال ۱۹۰۰ از طبع در آمده، گفته میشود. و حال آنکه شماره اول «رابوچیه دلو» (با انتقاد نامه) در ماه آوریل سال ۱۸۹۹ چاپ شده بود. آیا اکنومیسم فقط در سال ۱۸۹۹ پیدا شده است؟ خیر، در سال ۱۸۹۹ برای نخستین بار اعتراض سوسیال دموکراتهای روس علیه اکنومیسم بلند شد (اعتراض علیه "Gredo"). اما اکنومیسم، چنانچه «رابوچیه دلو» بسیار خوب میدانند، در سال ۱۸۹۷ پیدا شد زیرا که و. ای. هنوز در ماه نوامبر سال ۱۸۹۸ بود («لیستک رابوتنیکا» شماره ۹-۱۰) که «رابوچایا میسل» را مورد تمجید قرار داد.

(۳۱*) در این مقاله، مثلاً «تئوری مراحل» یا تئوری «مانور خائفانه» در مبارزه سیاسی، چنین بیان میگردد: «خواستهای سیاسی، که از لحاظ ماهیت خود برای تمام روسیه مشترکند، معهدا باید در مراحل نخست» (این در ماه اوت ۱۹۰۰ نوشته شده است!) «با تجربه ای که قشر معینی (Sic!) از کارگران از مبارزه اقتصادی بدست آورده اند مطابقت داشته باشد. فقط (!) در زمینه این تجربه است که میتوان و باید به تبلیغات سیاسی پرداخت» الخ (ص ۱۱). در صفحه ۴ نگارنده مقاله برضد تهمتهای الحاد اکنومیستی، که بنظر وی کاملاً بی اساس می باشد، برخاسته با جوش و خروش تمام بانگ بر می آورد که: «کدام سوسیال دموکرات است که نداند بر طبق آموزش

مارکس و انگلس منابع اقتصادی طبقات جداگانه نقش قطعی را در تاریخ بازی میکند و بنابراین مبارزه پرولتاریا در راه منافع اقتصادی خویش نیز خصوصاً باید برای تکامل طبقاتی و مبارزه آزادی طلبانه وی دارای اهمیت درجه اول باشد؟» (تکیه روی کلمه از ماست). این «بنابراین» کاملاً بيمورد است. از اینکه منافع اقتصادی نقش قطعی بازی میکند هیچگونه نتیجه ای حاکی از درجه اول بودن اهمیت مبارزه اقتصادی (اتحادیه ای) هرگز مستفاد نمیشود، زیرا مهمترین و «قطعیترین» منافع طبقاتی عموماً فقط بوسیله تحولات عمیق سیاسی ممکن است عملی شود؛ و خصوصاً منافع اساسی اقتصادی پرولتاریا فقط بوسیله انقلاب سیاسی، که دیکتاتوری پرولتاریا را جایگزین دیکتاتوری بورژوازی مینماید، ممکن است عملی شود. ب. کریچفسکی استدلال «و. و. های سوسیال دموکراسی روس» (سیاست از پی اقتصاد میاید و غیره) و برنشتینهای سوسیال دموکراسی آلمان را تکرار می نماید (مثلاً ولتمان با همینگونه استدلال ثابت میکرد که کارگران پیش از آنکه به فکر انقلاب سیاسی بیافتند اول باید «نیروی اقتصادی» بدست آورند).

(۳۲) * رجوع شود به جلد ۴ کلیات، چاپ ۴ ص ۳۴۵-۳۴۶ ه. ت.

(۳۳) * رجوع شود به جلد پنجم کلیات، ص ۶ ه. ت.

(۳۴) * Ein jahar der Verwirrung (سال آشوب) - این نامی است که مرینگ به آن فصل از کتاب «تاریخ - سوسیال دموکراسی آلمان» داده است که در آن تردید و بی تصمیمی اولیه سوسیالیستها در موقع انتخاب «تاکتیک - نقشه» متناسب با شرایط جدید، شرح داده شده است.

(۳۵) * از سرمقاله شماره ۱ «ایسکرا» (رجوع شود به جلد ۴ کلیات چاپ چهارم ص ۳۴۴ ه. ت.).

(۳۶) * رجوع شود به جلد پنجم کلیات ص ۶-۸ ه. ت.

(۳۷) * اینرا هم نباید فراموش کرد که گروه «آزادی کار» موقعی که مسئله ترور را از لحاظ تئوری حل میکرد تجربه نهضت انقلابی گذشته را نیز تعمیم میداد.

* توضیحات

(۶۰) «روسکایا استارینا» مجله تاریخی ماهیانه ای بود که از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۸ در پتربورگ چاپ و منتشر میشد.

(۶۱) «ورقه کارگری سان پتربورگ» - روزنامه ای غیر علنی بود که از طرف «اتحاد پتربورگ مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» در سال ۱۸۹۷ منتشر میشد. از این روزنامه فقط دو شماره چاپ و منتشر شد.

(۶۲) «جلسه خصوصی» که لنین از آن نام میبرد در فاصله بین ۱۴ تا ۱۷ فوریه (مطابق تقویم

جدید ۲۶ فوریه تا ۱ مارس) سال ۱۸۹۷ در پتربورگ تشکیل شد.

در این جلسه ولادیمیر ایلیچ لنین. آ. آ. وانف. ک. م. کرژیونفسکی و اعضاء دیگر «اتحاد پتربورگ مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» یعنی «پیران» که قبل از عزیمت به تبعیدگاه سیبری برای ۴ روز از زندان مرخص شده بودند و «جوانان» که پس از بازداشت لنین در دسامبر سال ۱۸۹۵ «اتحاد مبارزه» را رهبری میکردند حضور داشتند.

(۶۳) آقای و. و. نام مستعار و. پ. و رانتسف یکی از ایدئولوگهای ناردنیکهای لیبرال سالهای ۸۰-۹۰ قرن نوزدهم است.

(۶۴) منظور «اکونومیستها» هستند.

(۶۵) شولتس - دلیچ - اقتصاددان آلمانی و ایدئولوگ خرده بورژوازی. شولتس - دلیچ برای اینکه کارگران را از مبارزه انقلابی علیه سرمایه داری منصرف کند، برله تأسیس شرکتهای کتوپراتیو و صندوقهای تعاون و پس انداز شدیداً تبلیغ میکرد و مدعی بود که بدینطریق میتوان به وضع پرولتاریا در چهار دیوار سرمایه داری بهبود بخشید و تولید کنندگان خرده پا و پیشه وران را از خانه خرابی نجات داد.

(۶۶) اتحادیه های گیرش - دونکر - در آلمان در سال ۱۸۶۸ از طرف دو تن از لیبرال بورژواها موسوم به گیرش و دونکر تأسیس شده بود. گیرش و دونکر «هم آهنگی منافع طبقاتی» را موعظه میکردند، کارگران را از مبارزه انقلابی و طبقاتی منصرف میساختند و وظایف جنبش اتحادیه ایرا در چهار دیوار صندوقهای تعاون متقابل و سازمانهای فرهنگی و مدنی محدود مینمودند.

(۶۷) «گروه ساموآسوباژدنیه» («گروه خود آزادی») طبقه کارگر سازمان کوچک و کم نفوذ اکونومیستی بود که در پایان سال ۱۸۹۸ در پتربورگ بوجود آمده بود.

(۶۸) بلتوف - نام مستعار گ. و. پلخانف (۱۸۵۶-۱۹۱۸) است.

(۶۹) نرسیس توپوریلف - منظور «سرودی در هجو سوسیالیست نوین روس است» که در شماره یک (آوریل سال ۱۹۰۱) مجله «زاریا» با امضاء «نرسیس توپوریلف» درج شده بود. در این سرود «اکونومیستها» و هماهنگ شدن آنها با جنبش خود بخودی مورد استهزاء قرار گرفته بود. سراینده اشعار یو. ا. مارتف بود.

﴿ادامه دارد﴾